

## Factors Influencing the Violation of Iran Neutrality and the Occupation of It by the Allied Forces in World War II: A Classical Geopolitical Perspective

*Ehsan Lashgari Tafreshi*<sup>1</sup>

With the onset of World War II (1939-1945 AD), the Iranian government immediately declared its neutrality towards the warring parties in a statement. However, following Germany's invasion of the Soviet Union in June 1941 AD, the Allied forces occupied Iranian territory. Numerous studies have examined the factors influencing the occupation of Iran in World War II. Nevertheless, these studies have paid less attention to the geopolitical requirements of Iran's occupation within the framework of the concept of classical geopolitics. In the classical geopolitical view, the interaction between the economic, security, and cultural components of countries determines their unique geopolitical destiny. Especially regarding the realization of a country's neutrality in international conflicts, the geopolitical requirements of that country play a decisive role. Accordingly, the main question of the present research is: how did the combined performance of geoeconomic and geocultural factors, along with the requirements of Iran's geostrategic position relative to the belligerent parties, lead to the occupation of Iran by the Allies in World War II? In order to answer this question, this research, using a descriptive-analytical method and relying on historical documents, examines the causes of the Allied occupation of Iran during this period within the framework of the classical geopolitical perspective. The findings of this research indicate that from September 1941 AD, the survival of the Soviet Union against the German invasion was practically impossible without access to Allied aid through Iran. Furthermore, the occupation of Iran ensured the supply of needed fossil resources for the Allies, especially Britain. Also, from a cultural geopolitical perspective, the identification of the nationalist thought of Reza Shah Pahlavi with Nazi ideology played an effective role in the violation of neutrality and the occupation of Iran by the Allies.

▪ **Keywords:**

Iran, World War II, Allies, Violation of Neutrality, Occupation of Iran, Classical Geopolitics.

---

<sup>1</sup>. Associate Professor of Political Geography, Department of Geography, University of Yazd, Yazd-Iran, lashgari@yazd.ac.ir



## مؤلفه‌های مؤثر بر نقض موضع بی طرفی ایران و اشغال کشور توسط قوای متفقین در جنگ جهانی دوم از منظر ژئوپلیتیک کلاسیک

احسان لشگری تفرشی<sup>۱</sup>

### چکیده

مقارن با شروع جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹م.)، دولت ایران بدون درنگ در بیانیه‌ای موضع بی طرفی خود را نسبت به طرفین مخاصمه اعلام کرد، اما پس از یورش آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱م. قوای متفقین قلمرو ایران را اشغال نمودند. تاکنون مطالعات متعددی در باب عوامل مؤثر بر اشغال ایران در جنگ جهانی دوم صورت گرفته است. با این حال، در این مطالعات کمتر به مقتضیات ژئوپلیتیک اشغال ایران ذیل مفهوم ژئوپلیتیک کلاسیک پرداخته شده است. در چارچوب ژئوپلیتیک کلاسیک کنش متقابل، مؤلفه‌های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی کشورها با یکدیگر، یکتاگونگی سرنوشت ژئوپلیتیک آنها را رقم خواهد زد. به ویژه در باب تحقق بی طرفی یک کشور در منازعات بین‌المللی، مقتضیات ژئوپلیتیک آن کشور نیز نقش تعیین‌کننده خواهد داشت. در این راستا سؤال پژوهش حاضر آن است که چگونه عملکرد توأمان مؤلفه‌های ژئوکانومیک، ژئوکالچر و مقتضیات مربوط به جایگاه ژئواستراتژیک ایران نسبت به طرفین مخاصمه سبب اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم گردید. در این راستا کوشش گردیده به روش توصیفی-تحلیلی و با اتکاء به مستندات تاریخی و در چارچوب دیدگاه ژئوپلیتیک کلاسیک علل اشغال ایران توسط متفقین در این مقطع زمانی بررسی شود. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که از سپتامبر ۱۹۴۱م. بقای وجودی شوروی در برابر حمله آلمان بدون دسترسی به کمک‌های متفقین از طریق ایران غیرممکن بود. ضمن اینکه اشغال ایران تأمین منابع فسیلی مورد نیاز متفقین به ویژه بریتانیا را تضمین می‌نمود. همچنین از منظر ژئوپلیتیک فرهنگی هم‌ذات‌پنداری تفکر ناسیونالیستی پهلوی اول با ایدئولوژی نازیسم نیز در نقض بی طرفی و اشغال ایران توسط متفقین مؤثر واقع شد.

### واژگان کلیدی:

ایران، جنگ جهانی دوم، متفقین، نقض بی طرفی، اشغال ایران، ژئوپلیتیک کلاسیک.

## مقدمه

از زمان پیدایش سازمان سیاسی حکومت در تاریخ بشر تا امروز وجود عنصر رقابت میان دولت‌ها همواره یکی از مؤلفه‌های اساسی روابط بین‌الملل بوده است. این رقابت از منظر ژئوپلیتیک کلاسیک بر سر عواملی صورت می‌گرفت که دستیابی به آن می‌توانست منجر به افزایش قدرت یک طرف و کاهش قدرت طرف دیگر شود. با این دیدگاه، منظور از ژئوپلیتیک، مطالعه اثرگذاری عوامل جغرافیایی در تصمیم‌گیری سیاسی صاحبان قدرت و سیاستمداران کشورها است (مجتهدزاده، ۱۳۸۰: ۲۰). از منظر تاریخی مطالعات ژئوپلیتیک کلاسیک همواره معطوف به شناخت عوامل مادی و عینی مؤثر بر کنش ژئوپلیتیک کشورها و واحدهای سیاسی و از جمله قلمروخواهی و قلمروگستری بوده است (Johnstone, 1991: 136). این در حالی است که توفیق یا عدم توفیق قلمروگستری واحدهای سیاسی وابسته به چگونگی استفاده و نیز به کارگیری مجموعه‌ای از عوامل انسانی و محیطی است که به این کنش سیاسی ماهیت مکانی - فضایی می‌بخشد.

جنگ جهانی دوم در سپتامبر سال ۱۹۳۹م. در اروپا و میان ائتلاف آلمان و ایتالیا به عنوان دولت‌های محور از یک سو و بریتانیا و فرانسه به عنوان دولت‌های متفق از سوی دیگر آغاز شد و با پیوستن کشورهای آمریکا، ژاپن و روسیه سراسر دنیا را تحت تأثیر خود قرار داد. مقارن با شروع این جنگ، دولت ایران طی بیانیه‌ای در ۴ سپتامبر سال ۱۹۳۹م. موضع بی‌طرفی خود را نسبت به طرفین منخاصه اعلام نمود و این بی‌طرفی تا سپتامبر ۱۹۴۱م. توسط کشورهای درگیر در جنگ رعایت شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۰۰). اما با یورش آلمان به شوروی در ژوئن ۱۹۴۱م. و پیشروی نیروهای آلمانی در دشت‌های سیبری و اوکراین و رسیدن آنها به منطقه قفقاز، بی‌طرفی ایران از سوی قوای متفق نقض شد و در سپتامبر سال ۱۹۴۱م. متفقین به صورت هماهنگ تصمیم به اشغال فوری ایران گرفتند. به دنبال آن واحدهای نظامی ارتش شوروی و بریتانیا به صورت هماهنگ وارد قلمرو سرزمینی ایران گردیده و مشغول پیشروی در ایران و سرانجام وارد تهران شدند.

بعد از اشغال ایران طی عهدنامه‌ای مقرر گردید که دولت ایران با متفقین همکاری نموده و کشورهای متفق نیز متعهد شدند که از ایران در مقابل هر تهاجمی از جمله از سوی آلمان دفاع کنند. بهانه قوای متفق برای اشغال ایران، فعالیت نیروهای آلمانی در ایران، عدم توانایی دولت ایران در اخراج آنها و کوشش نیروهای وابسته به آلمان جهت براندازی دولت وقت در ایران و کودتا به نفع آلمان بود. آنها اذعان می‌نمودند از آنجائی که دولت ایران سیاست مبهم

در پیش گرفته و در انجام خواسته‌های متفقین سهل‌انگاری کرده است؛ به این جهت، نیروهای بریتانیا و شوروی ناگزیر به تصرف قلمرو سرزمینی ایران گردیده‌اند (مهدوی، ۱۳۸۹: ۲۳۱). در این راستا، مطالعه دلایل به رسمیت شناخته شدن موضع بی‌طرفی ایران در دو سال نخستین آغاز جنگ جهانی دوم توسط قوای متفق و سپس نقض آن پس از سپتامبر ۱۹۴۱ م. تاکنون از منظر ژئوپلیتیک کلاسیک مورد بررسی قرار نگرفته است. در چارچوب ژئوپلیتیک کلاسیک؛ الگوی قلمروگستری<sup>۱</sup> کشورها و واحدهای سیاسی در طول زمان می‌تواند متناسب با تغییر مقتضیات اقتصادی، اجتماعی و نظامی سایر کشورها و واحدهای سیاسی تحول یابد. به بیان دیگر، در ژئوپلیتیک کلاسیک کنش متقابل عوامل اجتماعی، اقتصادی و نظامی یک کشور در به انجام رساندن اهداف کشورها و واحدهای سیاسی دیگر در قلمروزایی و قلمروزدایی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (میرحیدر و دیگران، ۱۳۹۳: ۵۶). در این پژوهش نیز کوشش شده تا چگونگی عملکرد توأمان مؤلفه‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر در چارچوب دیدگاه کلاسیک برای اشغال ایران در اواسط جنگ جهانی دوم مورد بررسی قرار گیرد.

### پیشینه پژوهش

در باب واکاوی علل نقض بی‌طرفی و اشغال ایران در اواسط جنگ جهانی دوم مطالعات متعددی صورت گرفته و مؤلفه‌هایی فراتر از مواضع رسمی مورد واکاوی قرار گرفته است. از جمله پاره‌ای از مطالعات تاریخی علل نقض بی‌طرفی و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم را ناشی از موقعیت جغرافیایی ایران در صحنه نبرد جنگ جهانی دوم و نقش ژئواستراتژیک یکتاگونه آن می‌دانند (عزتی، ۱۳۸۴: ۱۰؛ حافظ‌نیا، ۱۳۸۰: ۶۲؛ الهی، ۱۳۸۲: ۵۶). برخی دیگر از پژوهشگران نیز علت اشغال ایران را ناشی از گرایش ناسیونالیستی پهلوی اول به آلمان و سوگیری ژئوکالچری همدلانه ایران با آلمان نازی می‌دانند که خود را در قالب موضع بی‌طرفی ایران در این جنگ نمایان ساخت و در نهایت منجر به اشغال ایران توسط متفقین گردید (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۰). پاره‌ای از مطالعات نیز ساختار حاکم بر روابط بین‌الملل و عدم توجه دولت ایران به این واقعیت‌های ساختاری را علت اشغال ایران در این مقطع زمانی می‌دانند (هراتی و ظفری، ۱۳۹۶: ۲۵۹).

<sup>۱</sup>. Territoriality

## مبانی نظری

### مؤلفه‌های ژئوپلیتیک کلاسیک و شکل‌گیری جنگ جهانی دوم

در طول سده گذشته دیدگاه‌های مختلف و متفاوتی در باره موضوع و مفهوم ژئوپلیتیک وجود داشته است، اما ژئوپلیتیک کلاسیک همواره به دنبال شناخت اثرگذاری مؤلفه‌های طبیعی و انسانی فضای جغرافیایی در شکل‌دهی به تصمیمات سیاسی حکومت‌ها بوده است (Germond, 2015: 137). به عبارت بهتر، مطالعه تأثیر جغرافیا بر رفتار سیاسی کشورها در روابط بین‌الملل و در مقاطع مختلف زمانی به مثابه مضمون اصلی مطالعات ژئوپلیتیک مطرح بوده است. در این دیدگاه، ژئوپلیتیک به مطالعه و پیشنهاد راهکارهایی می‌پردازد که با توسل به عوامل قدرت‌آفرین و دفع عوامل تهدیدزا، تحصیل قدرت از مناطق جغرافیایی برای حکومت‌ها و بازیگران سیاسی امکان‌پذیر گردد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۳). از منظر تاریخی در اوایل قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم میلادی ژئوپلیتیک به عنوان علم محافظت از کشورها مبتنی بر شناخت کارکردهای فضایی مؤلفه‌های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی شناخته می‌شد (Agnew, 2003: 51). این در حالی است که امروزه مطالعه مقیاس قلمروخواهی و قلمروگستری واحدهای سیاسی-اجتماعی دامنه وسیعی یافته و احزاب، اقوام، جنسیت‌ها، طبقات و اصناف اجتماعی را در بر می‌گیرد (Filint, 2011: 97)، اما همچنان یکی از مهمترین مقیاس‌های مطالعاتی ژئوپلیتیک کلاسیک، شناسایی چگونگی ظهور رقابت، همکاری، اتحاد و حتی جنگ میان کشورها ناشی از عملکرد مؤلفه‌های ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک و ژئوکالچر است. از منظر ژئوپلیتیک کلاسیک؛ حکومت‌ها برای تصرف فرصت‌ها و مقدرات موجود در فضاهای جغرافیایی به رقابت پرداخته و سعی می‌کنند تا نفوذ خود را در فضای قدرت‌آفرین توسعه داده و اینگونه فضاها را به قلمرو اعمال اراده خود بیفزایند و برعکس رقبا را از این فضاها بیرون برانند (Dougherty, 1971: 68).

در این چارچوب نظری برچسب "کلاسیک" در صدد متمایزسازی ژئوپلیتیک از دیدگاه سنتی و همچنین انتقادی است، چرا که ژئوپلیتیک سنتی غالباً بر جمع‌آوری داده‌ها و تطبیق آنها با نظریات عینی در مقیاس جهانی و میان کشورهای بزرگ تأکید دارد. ژئوپلیتیک انتقادی نیز غالباً بر شالوده‌شکنی سیاست‌ها و چگونگی فرایند تصمیم‌گیری سیاستمداران و اثرات گفتمان‌ها در کنش‌های ژئوپلیتیک می‌پردازد. در حالی که ژئوپلیتیک کلاسیک علاوه بر به رسمیت شناختن رئالیسم، بر مطالعه مؤلفه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشورها در مقطع زمانی خاص و اثر آن بر روابط میان کشورها و پیامدهای

ژئوپلیتیکی آن در ایجاد موازنه، همکاری، اتحاد، رقابت و حتی جنگ می‌پردازد (کلی، ۱۴۰۲: ۸-۹). به بیان دیگر، علی‌رغم اینکه ماهیت هستی‌شناختی ژئوپلیتیک کلاسیک نیز مبتنی بر دسترسی به قدرت بیشتر قرار دارد؛ اما کارکرد مجموعه‌ای از مؤلفه‌های اقتصادی، امنیتی و فرهنگی در ارتباط با دیگر کشورها دارای پیامد فضایی بوده و یکتاگونگی سرنوشت ژئوپلیتیک کشورها را رقم خواهد زد (Layne, 2012: 205) که ممکن است با فراروایت‌ها و نظریه‌های ژئوپلیتیک در مقیاس کروی تطبیق نداشته باشد. از این رو، روابط و کنش‌های ژئوپلیتیک متناسب با الگوی کنش متقابل نیروهای اجتماعی-سیاسی اشکال نوینی به خود می‌گیرد و در نتیجه مطالعه آنها نیازمند پیکربندی این مؤلفه‌ها در زمینه اجتماعی-تاریخی آنها می‌شود. این پیکربندی به معنای وابستگی متقابل میان عناصر در یک مجموعه منسجم و به هم پیوسته در جهت دستیابی به اهداف مادی است.

در این راستا، پس از پایان جنگ جهانی اول بریتانیا، روسیه و فرانسه به مثابه کشورهای پیروز در جنگ موفق شدند که مستعمرات خود را به طور چشمگیری افزایش دهند. بر اساس مفاد عهدنامه ورسای که در پایان جنگ جهانی اول منعقد گردید، آلمان می‌بایست تمام مستعمرات و بخش‌هایی از سرزمین تحت حاکمیت خود و همچنین مبلغ ۲۷ میلیارد دلار را به فاتحان جنگ جهانی اول به عنوان غرامت پرداخت می‌نمود (مای، ۱۳۹۰: ۱۲۷). افزون بر آن، ممانعت از توسعه صنایع نظامی نیز به آلمان تحمیل گردید و این مسئله سبب تعطیلی بسیاری از کارخانه‌ها، صنایع مرتبط و سبب افزایش بیکاری، تورم، کمبود کالا و قحطی در این کشور در سال‌های نخست پس از جنگ جهانی اول شد. محدودیت دارا بودن پرسنل نظامی تا هفتاد هزار نفر و همچنین ممنوعیت سلاح‌های سنگین از جمله تانک، زیردریایی و کشتی‌های جنگی از دیگر مفاد عهدنامه ورسای بود (هرمان تنبروک، ۱۳۸۵: ۲۱۵-۲۱۴). از این رو، آلمان به عنوان یکی از مغلوبان این جنگ همواره نسبت به غیرمنصفانه بودن مفاد این عهدنامه معترض بود.

این در حالی بود که حزب نازی در آلمان در سال ۱۹۳۲م. به رهبری هیتلر و پس از یک دوره بحران اقتصادی در این کشور به قدرت رسید و قادر شد با کناره‌گیری این کشور از عضویت در جامعه ملل، زمینه را برای نقض معاهده ورسای و قلمروخواهی این کشور در اروپا فراهم نماید. این حزب توانست با اتکاء به صنایع داخلی، توسعه کارخانه‌های مهمات‌سازی و توسعه صنایع شیمیایی بار دیگر در صدد احیای مجدد جایگاه آلمان در اروپا برآید و در اولین قدم، ارتش آلمان ناحیه «سار» در مرز فرانسه را برخلاف عهدنامه ورسای تصرف نماید

و به تدریج به سایر مناطق اروپا نیز تهاجم داشته باشد (استوارت، ۱۴۰۱: ۹۶). این در حالی بود که به ویژه بریتانیا در ابتدا از قدرت‌یابی مجدد آلمان حمایت کرده و آن را به مثابه یک مانع ژئوپلیتیک در برابر قلمروخواهی کمونیسم در اروپا قلمداد نماید. اما با حمله آلمان به لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹م. چنین استراتژی کنار گذاشته شد و با اعلان رسمی جنگ توسط بریتانیا و فرانسه به آلمان، سراسر اروپا درگیر جنگ جهانی دوم شد (تبرائیان، ۱۳۷۱: ۶۵).

### مؤلفه‌های ژئوپلیتیک موضع بی‌طرفی کشورها در منازعات بین‌المللی

بر اساس مفهوم‌شناسی کلاسیک دولت بی‌طرف در منازعات نظامی در صدد کسب حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی است که بر اساس یک توافق جمعی تضمین شده باشد؛ مشروط بر آنکه این دولت از قوای نظامی خود مگر در شرایطی که جنبه تدافعی داشته باشد، بر علیه طرفین یک جنگ استفاده نکند (Holsti, 1981: 112). استراتژی بی‌طرفی مشتمل بر به کارگیری مؤلفه‌های سیاسی و اقتصادی به هنگام جنگ و صلح است که در بروز مخاصمه سیاسی- نظامی میان دو یا چند کشور توسط یک کشور ثالث اتخاذ می‌گردد. بنابراین، هدف از بی‌طرفی دستیابی به بیشترین منفعت و کمترین شکست برای کشورهای غیر درگیر در جنگ است. در این راهبرد، کشور ثالث انتظار دارد که تمامیت ارضی و استقلال آن کشور توسط طرفین منازعه به رسمیت شناخته شود. از منظر تاریخی، اتخاذ سیاست بی‌طرفی در تاریخ بشر وجود داشته و پیشینه آن به قدمت مخاطرات نظامی بازمی‌گردد. در این راستا، تعهد دولت بی‌طرف مشتمل بر عدم وارد آوردن خسارت به دولت‌های در حال ستیز، چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم است (قوام، ۱۳۸۸: ۱۵۹). سیاست بی‌طرفی آشکارا حاصل نزاع‌های بزرگی بود که موجب گردید تا برخی از کشورها جهت در امان ماندن از آسیب‌ها و پیامدهای حاصل از جنگ دولت‌های دیگر، این سیاست را اتخاذ نمایند. در روابط بین‌الملل، دولت‌ها با توجه به مقتضیات داخلی، موقعیت ژئوپلیتیک و تحت‌تأثیر مقتضیات تاریخی نظام بین‌الملل، استراتژی‌هایی همچون بی‌طرفی و یا اتحاد و ائتلاف را برای تأمین منافع خود برمی‌گزینند.

این در حالی است که هر چند سیاست بی‌طرفی به قدمت جنگ وجود داشته، اما نقض و تهدید آن نیز از سوی دولت‌های درگیر در جنگ وجود داشته است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۷). مهمترین عامل در تحقق و پایداری بی‌طرفی در منازعات بین‌المللی مربوط به مقتضیات ژئوپلیتیک یک کشور است که می‌تواند واقعیت بی‌طرفی را تحقق بخشد. به بیان دیگر، اتخاذ بی‌طرفی در مواردی می‌تواند برای یک کشور صلح و دوری از جنگ را به همراه

داشته باشد که زمینه‌های مساعد ژئوپلیتیک وجود داشته باشد. بنابراین، یکی از مؤلفه‌های مهم تحقق و تثبیت بی‌طرفی به مقتضیات ژئوپلیتیک یک کشور بازمی‌گردد؛ از جمله اینکه آیا یک کشور به منطقه وقوع بحران بین‌المللی نزدیک است یا از آن فاصله دارد؟ آیا عوامل ژئوپلیتیک امکان انتخاب چند گزینه را هم‌زمان برای دولتمردان و سیاستمداران فراهم می‌آورد؟ آیا انسجام ملی و تسلط حاکمیت دولت بر اتباع و قلمرو سرزمینی خود در هنگام وقوع بحران بین‌المللی وجود دارد؟ آیا کشور مفروض به عنوان عضوی از یک بلوک یا ائتلاف قرار دارد یا به تنهایی اعلام بی‌طرفی نموده است؟ همگی از جمله مواردی است که در سرنوشت بی‌طرفی کشورها مؤثرند.

### عوامل ژئواستراتژیک زمینه‌ساز اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

یکی از زمینه‌های مهم نقض بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم منبعت از مقتضیات ژئواستراتژیک ایران نسبت به دول متخاصم حاضر در جنگ و منافع ژئوپلیتیک منبعت از آن بود. از منظر ژئوپلیتیک کلاسیک؛ قلمرو جغرافیایی یک کشور زمانی واجد شرایط ژئواستراتژیک می‌شود که توان ایجاد پیروزی و یا شکست را برای طرفین درگیر به وجود بیاورد (لشگری، ۱۳۹۱: ۵)؛ به بیان دیگر، ژئواستراتژی استفاده از مقتضیات جغرافیایی جهت پیروزی بر رقبای در منازعات نظامی بوده است (Gray, 1986: 5). در این راستا، موقعیت جغرافیایی ایران نسبت به حکومت‌های درگیر در جنگ به گونه‌ای بود که تفوق هر کدام از آنها بر سرزمین ایران می‌توانست جهت جنگ را به سود آنها تغییر دهد.

در اثنای جنگ جهانی دوم و تا پیش از حمله آلمان به شوروی، کشور بریتانیا از توسعه مناسبات ایران و آلمان ناراضی نبود. چرا که این روابط می‌توانست سدی در مقابل نفوذ کمونیسم به داخل قلمرو سرزمینی ایران باشد و شوروی را از دسترسی به مسیر حیاتی اتصال بریتانیا به هندوستان بازدارد. از سوی دیگر، شوروی نیز در ابتدا نسبت به مناسبات سیاسی-اقتصادی ایران و آلمان خوشبین بود و آن را مانع از تسلط کامل بریتانیا بر ایران قلمداد می‌نمود. ضمن اینکه آلمان نخستین کشور غربی بود که حکومت بلشویکی شوروی را به رسمیت شناخته بود و با آن عهدنامه مودت منعقد نمود. لیکن در اواخر ژوئن ۱۹۴۱م. آلمان مدعی شد که شوروی با تجاوز به لهستان و رومانی پیمان عدم تجاوز به آلمان را نقض کرده است و به بهانه پیمان‌شکنی اتحاد جماهیر شوروی تهاجم گسترده به قلمرو این کشور را آغاز کرد. آلمان در صدد بود با تصرف شوروی و سپس مناطق نفت‌خیز قفقاز از طریق

قلمرو سرزمینی ایران به هندوستان نیز دسترسی پیدا نماید و توانایی تأمین نیروی انسانی بریتانیا را که از هندوستان پشتیبان می‌شد؛ منهدم کند.

پس از یورش آلمان به شوروی و مخاطرات فزاینده حاصل از پیشروی آلمان؛ مناسبات سیاسی دو دشمن پیشین یعنی شوروی و بریتانیا متحول گردید و با یکدیگر بر ضد آلمان متحد شدند (عابدی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۶۰). به ویژه برای بریتانیا تنها مسیر دسترسی ارتش آلمان به هندوستان از طریق خشکی از ایران عبور می‌کرد و حفظ ایران به مثابه دژ حائل برای دفاع از هندوستان در برابر هر گونه رخنه یا تجاوز آلمان از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار بود (احمدی و صادقی، ۱۳۹۲: ۸). ضمن اینکه کنترل خلیج فارس توسط بریتانیا موجب می‌شد که از کوشش هر قدرت خارجی به ویژه آلمان برای نفوذ در خلیج فارس و نفوذ به مسیرهای دریایی هندوستان جلوگیری به عمل آید. پس از اتحاد بریتانیا و شوروی در سال ۱۹۴۱ م. از میان پنج گزینه مواصلاتی که امکان کمک‌رسانی متفقین به شوروی را فراهم می‌کرد؛ مسیر ایران به دلیل دارا بودن شبکه ارتباطی راه‌آهن و شوسه و امکان برقراری پیوند میان خلیج فارس و دریای خزر از معتبرترین مسیرهای ارتباطی بود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۰: ۶۷).

دولت شوروی در ابتدا مایل بود با هزینه کمتر و از طریق دیپلماسی، ایران را ناگزیر به همکاری با متفقین نماید. در این راستا از دولت ایران درخواست کرد تا بر اساس قرارداد مودت سال ۱۹۲۱ م. که میان ایران و شوروی منعقد شده بود، سیاست بی‌طرفی را کنار گذارده و به نفع متفقین وارد عمل شود. بر اساس یکی از بندهای این قرارداد در صورتی که کشور ثالثی به ایران یا شوروی حمله نماید، هر کدام از طرفین می‌بایست به دیگری کمک رسانند. اما دولت ایران همچنان بر موضع بی‌طرفی خود اصرار می‌ورزید و از این جهت روسیه نیز به همراهی بریتانیا به اشغال ایران اقدام نمود. تصرف ایران؛ جبهه جنوبی روسیه را از تهدید آلمان نجات می‌داد و موجب تقویت متفقین می‌شد. ضمن اینکه ایجاد اتصال میان مناطق عملیاتی متفقین در اقیانوس هند و خلیج فارس با خاک شوروی از طریق شبکه راه‌آهن نوساز و راه‌های شوسه در ایران در همه فصول سال امکان‌پذیر بود و استفاده متفقین از آن جهت کمک‌رسانی به شوروی را سهل‌الوصول‌تر می‌نمود. به همین دلیل، پس از اشغال ایران و طی قراردادی که میان دولت ایران و قوای متفق منعقد گردید، حق استفاده نامحدود از راه‌آهن، محورهای مواصلاتی، بنادر، تلگراف و تلفن به متفقین واگذار شد (قاسمی، ۱۳۹۱:

(۱۲۶). از همین رو، پس از اشغال ایران حدود ۳۰ درصد تجهیزات نظامی و آذوقه مورد نیاز ارتش شوروی از مسیر ایران تأمین گردید (آبراهامیان، ۱۳۹۹: ۱۸۲).

بنابراین، علی‌رغم اینکه دولت ایران تصمیم گرفته بود که مستشاران آلمانی را اخراج نماید، اما قوای متفقین به این تصمیم بی‌توجهی نموده و به جهت مقتضیات ژئواستراتژیک تصمیم خود مبنی بر اشغال ایران و تسریع در کمک‌رسانی به شوروی را عملی کردند. همچنین با تصرف ایران و اخراج مستشاران آلمانی خطر احتمالی اتحاد ژئوپلیتیک بین ایران و آلمان از میان رفت و آمریکا نیز به عنوان یکی از کشورهای مهم عضو ائتلاف متفقین علی‌رغم اینکه از اشغال ایران به صورت مستقیم منتفع نمی‌شد، اما با وقوف به موقعیت گذرگاهی ایران با تقاضای بریتانیا و شوروی جهت اشغال ایران موافقت کرد. متعاقباً با گشوده شدن قلمرو ایران بر روی متفقین، آمریکا با هدف عقب‌راندن نیروهای آلمانی از قلمرو روسیه؛ ادوات و تجهیزات نظامی مورد نیاز را از مسیر ایران در اختیار شوروی قرار داد (بویل، ۱۳۸۰: ۷۴). بنابراین، تصرف ایران توانست این کشور را از نفوذ دولت‌های محور دور نگه دارد و پتانسیل‌های گذرگاهی و مجاورتی ایران را در خدمت نیروهای متفق قرار داده و پیروزی آنها را زمینه‌سازی نماید.

### عوامل ژئواکونومیک مؤثر بر اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

یکی از زیربناهای کنش ژئوپلیتیکی بازیگران سیاسی و حکومت‌ها تلاش برای دستیابی و نفوذ به مناطق و نواحی جغرافیایی فرامرزی است که زمینه‌ساز تولید ثروت و دسترسی به فرایند توسعه اقتصادی باشد. در این راستا، ایران در طول قرن نوزدهم میلادی برای بریتانیا فقط به جهت هم‌مرز بودن با هندوستان از اهمیت ژئوپلیتیک برخوردار بود. اما با کشف نفت در ایران؛ ذخایر نفتی خوزستان برای بریتانیا به مسئله‌ای حیاتی تبدیل شد و بهره‌برداری دولت‌های متخاصم از مواهب و امتیازات اقتصادی ایران می‌توانست مسیر جریان جنگ جهانی دوم را تغییر بدهد (برناه و خلیلی، ۱۳۹۲: ۵۵)، چرا که برای بریتانیا برنامه کشتی‌سازی آلمان به شدت آزاردهنده بود و به ناگزیر بریتانیا مجبور شد که جهت ارتقاء تکنولوژی دریانوردی و توان عملیاتی کشتی‌ها، سوخت آنها را از زغال‌سنگ به نفت تغییر دهد. این در حالی بود که بریتانیا دارای ذخایر کافی زغال‌سنگ بود؛ لیکن نفت را می‌بایست از خارج از این کشور خریداری نماید. به بیان دیگر، تغییر الگوی سوخت موتورهای بخار از زغال‌سنگ به نفت تحول مهم در ژئوپلیتیک انرژی دنیا ایجاد نمود و سبب ارتقای اهمیت مناطق دارنده نفت در دنیا شد (اتابکی، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

علی رغم اینکه تا این زمان بی طرفی ایران به رسمیت شناخته می شد و ارتباطات تجاری ایران با آلمان نادیده انگاشته می شد، اما پس از یورش آلمان به شوروی، این موضع متفقین دچار تغییر گردید. به ویژه بریتانیا از بیم نفوذ آلمان به میادین نفتی جنوب ایران نسبت به حضور کارشناسان آلمانی در ایران بیمناک شد و نسبت به موضع بی طرفی ایران اظهار بی اعتمادی می نمود. ضمن اینکه امکان بروز خرابکاری در صنایع و تأسیسات نفت ایران توسط آلمانی ها و حتی تهدید منابع فسیلی خاورمیانه می توانست ماشین جنگی بریتانیا را در جنگ تحت مخاطره قرار دهد. در همین اثناء در آوریل ۱۹۴۰ م. کودتایی در عراق اتفاق افتاده بود که بلافاصله مورد حمایت آلمان قرار گرفت و هیتلر اقدامات جنبش عرب در عراق را در مبارزه با استعمار بریتانیا مورد استقبال قرار داد و این مسئله بریتانیا را نگران نفوذ آلمان به سایر منابع نفتی خاورمیانه نمود. در نظر بریتانیا تسلط بر ایران به منزله نفوذ بر تمام منابع و مسیرهای صدور نفت در خاورمیانه بود و آلمان در صورت نفوذ بر ایران می توانست در مسیر صادرات نفت خلیج فارس اختلال ایجاد کند. به ویژه با گسترش جنگ و ورود ژاپن به جنگ، مناطقی که منابع فسیلی مورد نیاز متفقین را تأمین می نمود، از دسترس آنها خارج شد. در این راستا، بعد از اشغال اندونزی و برمه، نفت ایران تنها منبع احتیاجات متفقین در شمال آفریقا، مدیترانه و جنوب شرق آسیا بود و این مسأله نیز به افزایش اهمیت ژئوپلیتیک نفت ایران برای بریتانیا انجامید (ذوقی، ۱۳۷۲: ۱۸). از سوی دیگر، پیشروی ارتش آلمان در جبهه شوروی و امکان دسترسی آنها به منابع نفتی قفقاز که در نزدیکی مرزهای ایران قرار داشت، می توانست شوروی را از مهمترین منابع انرژی فسیلی خود محروم نماید. از این رو، تصرف هماهنگ ایران توسط بریتانیا و شوروی مانع از دسترسی آنها به منابع نفت قفقاز، خوزستان و خلیج فارس می شد.

از سوی دیگر، یکی از نقاط ضعف ژئوپلیتیک آلمان پس از جنگ جهانی اول با توجه به کاهش محدوده سرزمینی و عدم وجود مستعمرات؛ عدم دسترسی مناسب به مواد اولیه و بازارهای مصرف بود که این کشور را نسبت به سایر کشورهای رقیب در اروپا در موقعیت ضعیف تری قرار می داد. از این رو، تسلط بر مسیرهای ارتباطی و به کار گرفتن محورهای مواصلاتی جهت تسریع در حمل و نقل و تجارت آلمان بعد از جنگ جهانی اول از اهمیت به سزایی برخوردار بود. متناسب با این نیاز آلمان، دولت ایران در سال ۱۹۲۵ م. در ابتدای حکومت پهلوی اول به منظور برقراری موازنه تجاری با بریتانیا و شوروی؛ امتیاز خطوط هوایی داخلی را به شرکت های آلمانی سپرد (پیرا، ۱۳۷۹: ۲۰۱-۲۰۰). همچنین در اواسط

دهه ۱۹۳۰ میلادی قراردادی میان ایران و شرکت‌های آلمان منعقد گردید و بر اساس آن، ایران قادر شد که بخشی از طراحی خطوط ریلی و لوکوموتیو و واگن‌های مورد نیاز خود را از کارخانجات آلمانی وارد نماید و محصلان ایرانی را برای فراگیری امور فنی راه‌آهن به آلمان اعزام نماید (رفیع و عباس‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۳۹). به‌طور کلی از سال ۱۸۹۸م. که ویلهلم دوم<sup>۱</sup> امپراطور آلمان به عثمانی سفر کرد، موضوع ساخت راه‌آهن از آلمان به بغداد و خلیج فارس جهت غلبه بر تنگنای دسترسی آلمان در مقایسه با سایر رقبای اروپایی مطرح بود و آلمان همواره در صدد استفاده از مسیرهای مختلف جهت تنوع‌بخشی دسترسی خود به بازارهای هدف بود. در این راستا، علاوه بر طرح آلمان جهت گسترش خطوط ریلی، توسعه تجارت دریایی و کشتیرانی نیز با ایران موردنظر قرار گرفت و پیش از جنگ جهانی دوم چندین مسیر حمل و نقل دریایی میان ایران و آلمان فعال شد.

این در حالی بود که در چند ساله منتهی به جنگ جهانی دوم، خلاء سرمایه‌گذاری بریتانیا موجب حضور پررنگ شرکت‌های آلمانی در صنایع ایران شد و با کمک آلمان، بانک ملی و هنرستان صنعتی در ایران تأسیس شد. دولت آلمان در مقابل کالاهای صادراتی ایران از قبیل پنبه، چرم، برنج، جو، قالی، خشکبار، طلا و نقره ماشین آلات مختلف صنعتی و خدمات فنی به ایران صادر می‌کرد و به دنبال آن تعداد مستشاران اقتصادی و فنی آلمان در ایران افزایش یافت. در اوایل حکومت پهلوی اول بخشی از توسعه صنایع نظامی و ایجاد کارخانجات ساخت سلاح سبک به شرکت‌های آلمانی واگذار شد و از جمله هارتمن<sup>۲</sup> مستشار نظامی آلمان برنامه استخراج معادن جهت دسترسی به مواد اولیه صنایع مادر در بخش نظامی را طراحی کرد (امینی، ۱۳۸۸: ۲۷۷). از سوی دیگر، در سال ۱۹۲۸م. بعد از استعفای میلیسپو<sup>۳</sup> مستشار اقتصادی آمریکا در ایران، اداره بانک ملی و امور اقتصادی به لیندن بلات<sup>۴</sup> از اقتصاددانان آلمانی واگذار گردید و امتیاز نشر اسکناس از بانک شاهنشاهی که در حقیقت یک مؤسسه تحت نظارت بریتانیا بود، به بانک ملی و تحت نظارت آلمان منتقل گردید (لنچافسکی، ۱۳۸۱: ۱۷۵). آلمان بین سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ش. انحصار فروش محصولات صنعتی، نظامی، دارویی و الکترونیکی را در اختیار داشت و در مقابل دولت ایران نیز حدود ۶۰ درصد پنبه مورد نیاز آلمان را تأمین می‌کرد (پالمر، ۱۳۸۹: ۱۳۵۲). به بیان دیگر، آلمان در قبال خرید اقلام کشاورزی، ماشین آلات و خدمات فنی در اختیار ایران

---

1. Wilhelm II  
2. Hartmann  
3. Millspaugh  
4. Linden Blat

می‌نهاد. ضمن اینکه با انعقاد موافقتنامه بازرگانی تهاتری بین ایران و آلمان مسئله کمبود ارز در ایران تا میزان زیادی برطرف گردید و این مسئله به هم تکمیلی افزون تر اقتصاد ایران و آلمان منجر شد.

در این اثناء روابط اقتصادی ایران و شوروی نیز به دلیل انقلاب کمونیستی روسیه و کاهش تبادلات تجاری کاهش یافته بود و سهم تسهیلات اقتصادی و عمرانی آلمان جایگزین آن شده بود. به طوری که در این مقطع زمانی حجم تجارت ایران و آلمان به حدود ۴۵ درصد کل تجارت خارجی ایران و صادرات آلمان به ایران به پنج برابر ابتدای دوره پهلوی اول بالغ گردیده بود (ازغندی، ۱۳۸۷: ۷۸). اتکاء به این نیروی سوم توسط پهلوی اول در جهت تأمین نیازهای فنی و بازرگانی سبب شد که در این مقطع زمانی امکان یافتن شریک تجاری از میان قدرت های بزرگ بدون وابستگی به قدرت های استعماری بریتانیا و روسیه محتمل به نظر آید و به ویژه پهلوی اول تصور می نمود که از این طریق می تواند قادر باشد که وابستگی فزاینده اقتصاد ایران به بریتانیا را قطع نماید؛ این وابستگی اقتصادی رو به فزونی ایران به آلمان نیز بهانه ای برای اشغال ایران توسط متفقین را فراهم کرد.

### هم‌ذات پنداری ناسیونالیسم پهلوی اول با ایدئولوژی نازیسم و پیامد آن در اشغال ایران

پیش از تکوین دولت مطلقه در ایران عصر پهلوی اول، ساخت قدرت در دوره قاجاریه بر پایه تکثیر و پراکندگی منابع قدرت قرار داشت و به رغم آنکه شیوه اعمال قدرت، استبدادی و خودکامه به نظر می‌رسید، اما با این حال، ساخت قدرت نامتمرکز و ملوک الطوایفی بود. در واقع شیوه تولید، شکل نگرفتن ملت به مفهوم امروزی و قدرتمندی نیروهای گریز از مرکز، دیگر جایی برای تمرکز اداری-سیاسی باقی نمی‌گذاشت. واگرایی و استقلال طلبی نیروهای محلی در دوران قاجار موجب گردید که در عصر پهلوی اول به تدریج اقتدارگرایی و حرکت به سوی تمرکزگرایی با رجعت به آرمان‌گرایی ایران باستان تقویت شود و مفهوم دولت مدرن در ذیل اندیشه سیاسی باستان‌گرا ظهور پیدا کند (آقاحسینی، ۱۳۸۵: ۱۲۲). حکومت پهلوی اول در جهت وحدت‌آفرینی و تحقق یگانگی میان هویت‌های ایلی، طایفه‌ای و منطقه‌ای؛ اتکاء به خوانش فراگیر از تاریخ ایران باستان جهت ساخت هویت ملی را در دستور کار قرار داد (Abdi, 2001: 55) تا از این طریق امکان برانگیختن انگیزه‌های میهن‌خواهی نزد طوایف و اقوام مختلف و نیز مشروعیت لازم جهت فرمانبردار کردن رهبران سیاسی ایلات و طوایف را فراهم نماید.

این در حالی بود که تمرکز حکمرانی در عصر پهلوی اول سبب ارتقای دولت مرکزی در تدوین و اجرای سیاست‌های ژئوپلیتیک گردید. به بیان دیگر در عصر قاجاریه گفتمان حکمرانی ملوک‌الطوایفی سبب شده بود که قدرت‌های استعماری از جمله روس و انگلیس و حتی آلمان بدون ارتباط با حکومت مرکزی از طریق برقراری ارتباط با متنفذین و سیاستمداران محلی قادر باشند که اهداف ژئوپلیتیک خود را دنبال نمایند. نهادسازی منطقه‌ای توسط قدرت‌های استعماری بدون جلب نظر دولت مرکزی ایران از جمله اقداماتی بود که با شکل‌گیری حکمرانی متمرکز در عصر پهلوی اول مضمحل گردید، اما در دوره پهلوی اول با انحلال پلیس جنوب که توسط بریتانیا و متشکل از عشایر جنوب ایران در جهت حفاظت از تأسیسات و خطوط انتقال نفت انجام شده بود و همچنین با قطع نفوذ روسیه در ایالات شمالی ایران، امکان استقلال ژئوپلیتیک ایران نسبت به قدرت‌های استعماری مجاور بیشتر امکان‌پذیر گردید و دولت مرکزی به مثابه تنها نهاد تعیین‌کننده سیاست ژئوپلیتیک ایران در برابر رقبای خارجی شناخته شد (کدی، ۱۳۸۱: ۱۳۹).

استقلال طلبی تدریجی ایران از بریتانیا در قالب تصمیماتی همچون الغای کاپیتولاسیون، برکناری مستشاران بریتانیایی و انحلال پلیس جنوب و همچنین لغو یکجانبه قرارداد انحصاری بهره‌برداری از نفت ایران به وسیله کمپانی دارسی بریتانیا و تلاش برای کسب سهم افزون‌تر از عواید نفت، موجبات تضعیف منافع اقتصادی بریتانیا در ایران گردید (غنی، ۱۳۸۰: ۲۳۹). از سوی دیگر در چند ساله منتهی به جنگ جهانی دوم، مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقدامات پهلوی اول از جمله تعقیب اعضای جنبش کمونیستی و منع فعالیت‌های آنان و همچنین درخواست ایران مبنی بر اعطای امتیاز نفت دریای خزر به شرکت‌های آمریکایی و متعاقباً اخراج ایرانیان مقیم شوروی در سال ۱۹۳۹م. روابط ایران و شوروی را نیز تیره نموده بود (طاهراحمدی، ۱۳۸۴: ۴۸). بنابراین، علی‌رغم ایدئولوژی «ضد امپریالیستی» کمونیسم که مخالف تصرف نظامی کشورها بود، اما این مسئله موجب نشد که شوروی نسبت به اشغال ایران در سپتامبر ۱۹۴۱م. درنگ نماید. ضمن اینکه به صورت شخصی، پهلوی اول نسبت به شوروی و بریتانیا فاقد خوش‌بینی بود و روند توسعه‌طلبی آلمان نازی را رصد می‌کرد؛ به‌ویژه تبلیغات ملی‌گرایانه حزب نازی در آلمان و ادعای آنان در مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و کمونیسم با ناسیونالیسم باستان‌گرا و استقلال‌طلب پهلوی اول همخوانی داشت (مهدوی، ۱۳۸۹: ۵۲). با توجه به پیشینه منفی بریتانیا و روسیه در ایران، ایجاد ادراک مثبت نسبت به آلمان در اذهان برخی از ملی‌گرایان، روشنفکران و رهبران سیاسی کارچندان دشواری نبود.

خاصه آنکه آلمان در آن ایام در ایران به چشم یک دولت استعمارگر تلقی نمی‌شد و دارای صنعت و اقتصاد توسعه‌یافته‌ای بود و از بسیاری جهات برای پاسخگویی به نیازهای اقتصادی ایران آمادگی داشت؛ به طوری که در صدد ایجاد مقدمات لازم برای تأسیس کارخانه ذوب‌آهن و کارخانه فولادسازی در ایران بود (ملائی‌توانی، ۱۳۷۸: ۵۸).

تصور پهلوی اول بر آن بود که اقتدار سیاسی- اقتصادی آلمان نازی که در ظاهر مخالف مناسبات استعماری بود، کور سوی امیدی را برای رهایی از دخالت‌های روسیه و بریتانیا فراهم می‌آورد. در میان عامه مردم نیز ارتقاء جایگاه آلمان در تجارت خارجی با ایران و ترویج ایده ضد امپریالیستی آلمان سبب افزایش حمایت از این کشور شده بود. به طوری که به ایدئولوژی آلمان نازی به مثابه اندیشه جدیدی جهت گسست از ناملایمات قدرت‌های کلاسیک استعماری می‌نگریست و تداوم سیاست‌های استعماری بریتانیا و شوروی پیش از آغاز جنگ جهانی دوم موجبات مفارقت افزون‌تر دولت ایران با آلمان را فراهم آورده بود. بنابراین، اتخاذ استراتژی بی‌طرفی در این زمان، تداوم سیاست بهره‌گیری از نیروی سوم به منظور خنثی‌سازی قلمروگستری شوروی و بریتانیا قلمداد می‌گردید.

ضمن اینکه اقدام هیتلر در پایان دادن به خودمختاری ایالات و مناطق خودمختار این کشور، نفی آزادی مطبوعات، تأکید بر خودگرایی ملی و مشروعیت‌بخشی به ایده نژاد خالص آریایی به عنوان نژاد برتر، در هم‌ذات پنداری پهلوی اول با دولت هیتلر تأثیرگذار بود (فوران، ۱۳۸۳: ۳۶۸). ایدئولوژی نازیسم تحت رهبری هیتلر توانست آرزوی دیرینه آلمانی‌زبان‌های اروپا را در جهت زیستن در یک کشور واحد عینیت بخشد و ملی‌گرایی پهلوی اول نیز با دارا بودن مؤلفه‌هایی نظیر تمرکزگرایی، پان‌ایرانیسم و تأکید بر فرهنگ ایران باستان نیز در صدد زایش یک قلمرو سیاسی متحد از اقوام ایرانی بود. بر پایه همین تجانس‌انگاری نژادی، آلمان از جمله دولت‌هایی بود که پهلوی اول را تشویق کرد که در مکاتبات بین‌المللی به جای الفاظ "پرس" یا "پرشیا" از نام ایران استفاده کند (استوارت، ۱۴۰۱: ۱۵). تأسیس کرسی زبان فارسی در برخی از دانشگاه‌های آلمان و ایجاد مؤسسه‌های ایران‌شناسی و شرق‌شناسی از دیگر اقدامات آلمان در راستای تقویت این تجانس فرهنگی بود. رسانه‌ها و مطبوعات آلمانی نیز تبلیغات وسیعی در باب اشتراک نژاد آریایی دو ملت و همسانی اهداف دو کشور در مبارزه با امپریالیسم و کمونیسم آغاز کرده بودند و در نقطه مقابل متفقین نیز دائماً به هم‌سو بودن ناسیونالیسم ایرانی و ایدئولوژی نازیسم در آلمان دامن زده و جاسوسان آلمانی را در ایران بسیار فعال معرفی می‌کردند (باست، ۱۳۷۷: ۵۵). اگر چه دولت ایران این

تبلیغات را اغراق‌آمیز اعلام می‌کرد و دائماً بر بی‌طرفی خود تأکید می‌نمود؛ لیکن دولت‌های متفق به ویژه بریتانیا و شوروی موضع بی‌طرفی ایران را حاصل هم‌ذات پنداری ناسیونالیستی دولت‌های ایران و آلمان قلمداد می‌کردند و سرانجام به اشغال ایران مبادرت ورزیدند. پس از اشغال ایران نیز دولت را مجبور نمودند تا روابط دیپلماتیک خود با آلمان را قطع نماید.

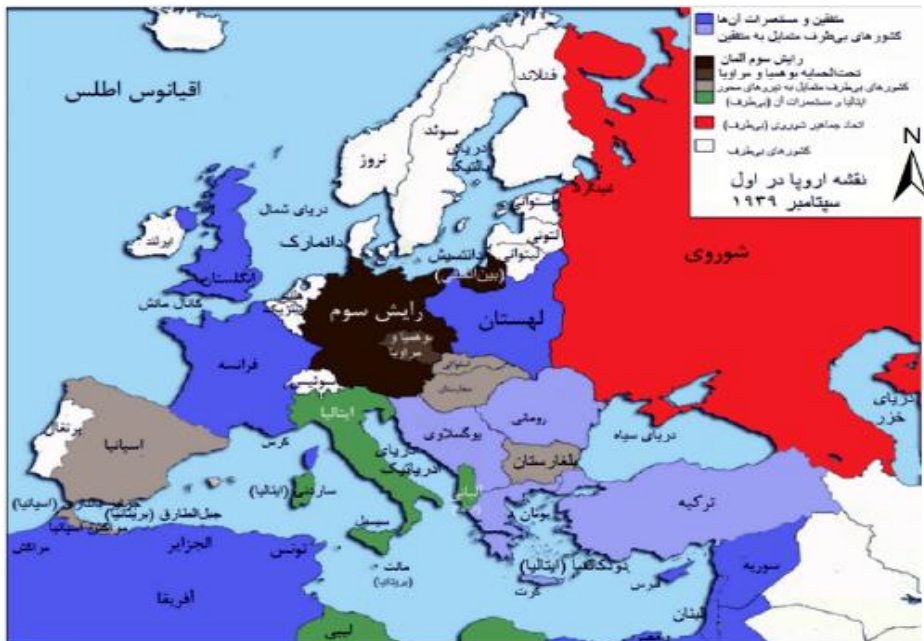
### نتیجه‌گیری

هر یک از بلوک‌های متخاصم متفقین و متحدین در جنگ جهانی دوم به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم در قلمرو سرزمینی ایران دارای منافع ژئوپلیتیک خاص خود بودند. از این رو، تحلیل مجموعه‌ای از مقتضیات ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر در ذیل دیدگاه کلاسیک نمایانگر آن بود که سیاست بی‌طرفی ایران در این جنگ کارایی لازم را نداشته است. از منظر ژئواستراتژیک و مبتنی بر منافع بریتانیا، ایجاد و نگهداری از یک منطقه حائل جهت جلوگیری از نفوذ و رخنه آلمان به مرزهای سرزمینی هندوستان ضروری بود. ضمن اینکه تسلط بر ایران امکان تداوم دسترسی بریتانیا به خلیج فارس و امنیت افزون‌تر بنادر دریایی هند را تضمین می‌نمود. از سویی دیگر، بقای وجودی شوروی در برابر حمله آلمان نیز بدون دسترسی به کمک‌های متفقین از طریق ایران غیرممکن تلقی می‌شد و در برابر گزینه‌های موجود، قلمرو سرزمینی ایران بهترین گزینه برای ارسال فوری کمک‌های نظامی به جبهه شوروی بود.

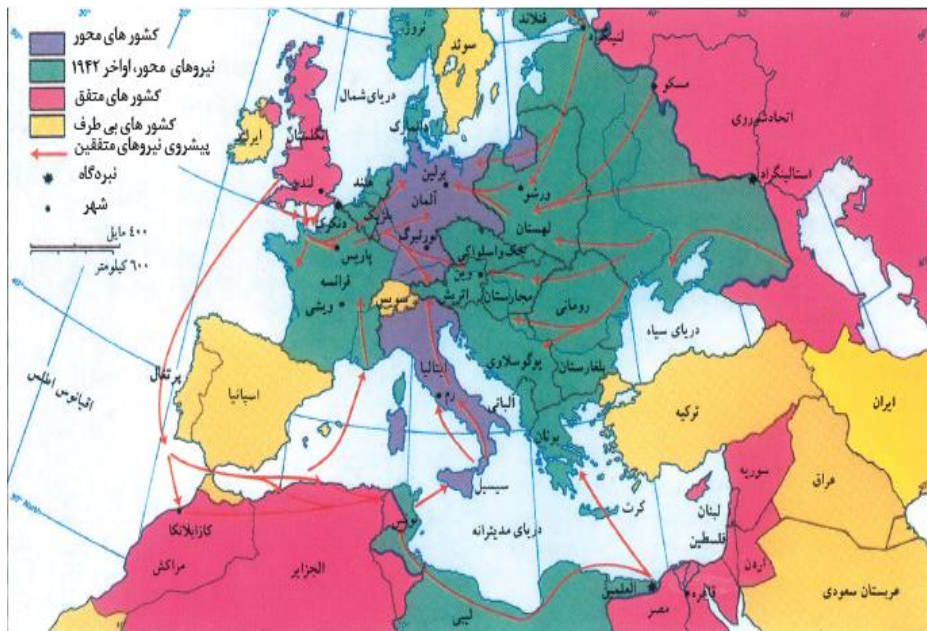
از منظر ژئواکونومیک، کشف ذخایر نفت در جنوب غرب ایران و واگذاری امتیاز اکتشاف و استخراج نفت ایران به کمپانی نفتی داری موجب افزایش اهمیت ایران در تأمین منابع نفتی بریتانیا گردید و حفاظت از حوزه‌های نفتی جنوب ایران از دسترسی آلمان به‌ویژه برای بریتانیا از اهمیت اساسی برخوردار بود. در اثنای جنگ جهانی دوم بخشی مهم از سوخت ماشین جنگی بریتانیا و سایر متفقین در مدیترانه و شمال آفریقا و حتی در شرق آسیا از منابع نفتی ایران تأمین می‌شد. از این رو، اشغال ایران سبب ممانعت از دسترسی مستقیم آلمان به مناطق نفت‌خیز قفقاز و همچنین خوزستان در ایران شد و تأمین پایدار منابع فسیلی مورد نیاز جبهه متفقین را تضمین می‌کرد. همچنین خلاء سرمایه‌گذاری بریتانیا و کاهش روابط اقتصادی با روسیه به دلیل انقلاب کمونیستی سبب گردید تا حجم تجارت خارجی ایران و آلمان در سال‌های پیش از شروع جنگ جهانی دوم افزایش چشمگیری یابد، اما با اشغال حوزه‌های نفتی و بنادر ایران در خلیج فارس امکان تجارت آزادانه ایران با آلمان

سلب گردید. در مناطق شمالی ایران نیز از آنجائی که حاصلخیزترین اراضی کشاورزی ایران در نیمه شمالی کشور قرار داشت و نظر به توسعه شبکه حمل و نقل شوروی در امتداد مرزهای جنوبی در نتیجه با اشغال ایران، دیگر گذرگاه یا منطقه مستقلى در مرزهای شمالی جهت تجارت با آلمان باقى نماند. از این رو، بریتانیا و شوروی در صدد برآمدند که با حضور مستقیم در نیمه شمالی و جنوبی ایران از دامنه ارتباطات تجاری و اقتصادی ایران با آلمان جلوگیری نمایند. به بیان دیگر، آلمان‌ها طی جنگ جهانی دوم در پی استفاده از موقعیت ژئوپلیتیک و منابع انسانی و طبیعی ایران جهت پیشبرد منافع خویش بودند، اما به جهت حضور نیروی دریایی بریتانیا در خلیج فارس و نفوذ سیاسی این کشور در ایران و مجاورت ایران با شوروی در تحقق این هدف ناموفق بودند.

از منظر ژئوپلیتیک فرهنگی نیز هم‌ذات‌پنداری تفکر ناسیونالیستی پهلوی اول با ایدئولوژی نازیسم سبب نگرانی متفکین شد. در واقع یکی از دلایل پهلوی اول برای برقراری پیوند نزدیک با آلمان، اتحاد و پیوند با "نیروی سوم" جهت برقراری موازنه و جلوگیری از نفوذ فزاینده بریتانیا و روسیه در ایران و الزام آنها به رعایت منافع ایران بود. ضمن اینکه در نظر آنها آلمان یکی از کشورهای توسعه‌یافته در زمینه علم و فناوری به‌شمار می‌رفت و قادر بود با استفاده از دانش فنی، سرمایه‌گذاری و صادرات ماشین‌آلات خود به تسریع روند توسعه در ایران کمک رساند. از این رو، حکومت پهلوی اول به ایدئولوژی نازیسم به مثابه اندیشه جدیدی جهت گسست از ناملايمات قدرت‌های کلاسیک استعماری می‌نگریست و تفوق آن را بر جهان به مثابه روزه‌ای برای رهایی از دخالت‌های روسیه و بریتانیا تصور می‌کرد. با توجه به اهمیت‌یابی نقش دولت آلمان در اقتصاد و تجارت ایران، بخشی از مردم و روشنفکران نیز به هواداری از پیروزی‌های این کشور در جنگ جهانی دوم پرداخته بودند. بنابراین، موضع بی‌طرفی دولت ایران علی‌رغم ظاهر خنثی، دارای ماهیت همدلانه‌تری نسبت به آلمان نازی بود که این مؤلفه نیز در نقض بی‌طرفی و اشغال ایران مؤثر واقع شد.



شکل (۱). متفقین و دولت‌های محور در آغاز جنگ جهانی دوم



شکل (۲). جنگ جهانی دوم در اروپا و شمال آفریقا.

## منابع و مأخذ

### فارسی:

- آبادیان، حسین، « قدرت‌های بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۵، سال ۷، شماره ۲۸، صص. ۱۷۲-۱۳۷.
- آبراهامیان، یرواند، ۱۳۹۹، *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه: محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- اتابکی، تورج، ۱۳۸۷، *ایران و جنگ جهانی اول؛ میدان نبرد قدرت‌های بزرگ*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- آقاحسینی، علیرضا، « شالوده‌شکنی منطق درونی سیاست بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۵، سال ۸، شماره ۲۹، صص. ۱۱۵-۱۳۹.
- احمدی، نعمت و یونس صادقی، «جنگ جهانی دوم و حضور متفقین در ایران با تأکید بر نقش انگلیس»، فصلنامه پژوهشنامه تاریخ، ۱۳۹۲، سال ۸، شماره ۳۲، صص. ۱-۲۲.
- ازغندی، علیرضا، ۱۳۸۷، *تاریخ روابط خارجی ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷*، چاپ هشتم، تهران: قومس.
- استوارت، ریچارد، ۱۴۰۱، *در آخرین روزهای رضا شاه؛ نه‌اجم روس و انگلیس به ایران در شهریور ۱۳۲۰*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی و کاوه بیات، تهران: انتشارات فرهنگ نشر نو.
- الهی، همایون، ۱۳۸۲، *اهمیت استراتژیکی ایران در جنگ جهانی دوم*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- امینی، علیرضا، ۱۳۸۸، *تاریخ تحولات و روابط خارجی ایران از قاجاریه تا سقوط رضا شاه*، تهران: انتشارات خط سوم.
- باست، الیور، ۱۳۷۷، *آلمانی‌ها در ایران؛ نگاهی به تحولات ایران در جنگ جهانی اول بر اساس منابع دیپلماتیک فرانسه*، ترجمه: حسین بنی‌احمد، تهران: شیرازه.
- برناه، فرزانه و محسن خلیلی، « برابرسنجی دلایل نقض بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول و دوم»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۹۲، سال ۲۳، شماره ۱۹، صص. ۳۵-۷۰.
- بویل، پیتر، ۱۳۸۰، *تاریخ روابط آمریکا و شوروی*. ترجمه: محمدرفعی مهرآبادی، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- پالمر، رابرت، ۱۳۸۹، *تاریخ جهان نو*، ترجمه: ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر.
- پیرا، فاطمه، ۱۳۷۹، *روابط اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- تبرائیان، صفاءالدین، ۱۳۷۱، *ایران در اشغال متفقین (مجموعه اسناد و مدارک)*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی و کاوه بیات، تهران: معین.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، ۱۳۸۵، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد: پاپلی.
- ، ۱۳۸۰، *جایگاه استراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۸۰، سال ۲، شماره ۹، صص ۳۷-۶۰.
- ذوقی، ایرج، ۱۳۷۲، *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم*، تهران: پاژنگ.

رفیع، حسین و مجید عباس‌زاده، «بررسی روابط ایران و آلمان از آغاز دوره پهلوی اول تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۴)»، *فصلنامه مطالعات تاریخی*، ۱۳۹۷، سال ۷، شماره ۶۳، صص. ۱۵۲-۱۲۹. زرگر، علی‌اصغر، ۱۳۷۲، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه*، ترجمه: کاوه بیات، تهران: معین. طاهر احمدی، محمود، ۱۳۸۴، *روابط ایران و شوروی در دوره رضا شاه*، تهران: وزارت امور خارجه. عابدی، محمد، روح‌اله نادری و محسن شفیع‌سیف‌آبادی، «تحلیل سازه‌انگاره از رفتار دولت‌های بزرگ با ایران در دوره رضا شاه»، *فصلنامه دانش سیاسی*، ۱۳۹۰، سال ۷، شماره ۱، صص. ۱۷۶-۱۴۵. عزتی، عزت‌اله، ۱۳۸۴، *ژئواستراتژی*، تهران: سمت. غنی، سیروس، ۱۳۸۰، *ایران و برآمدن رضا خان؛ برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: نیلوفر. فوران، جان، ۱۳۸۳، *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. قاسمی، علی، «سیاست قدرت‌های بین‌المللی در قبال دولت و جریان‌های سیاسی-اجتماعی ایران در طی جنگ جهانی دوم»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۱، سال ۱۳، شماره ۵۰، صص. ۱۳۹-۱۱۵. قوام، سید عبدالعلی، ۱۳۸۸، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: سمت. کدی، نیکی، ۱۳۸۱، *ایران در دوره قاجار و برآمدن رضا خان*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس. کیلی، فیل، ۱۴۰۲، *ژئوپلیتیک کلاسیک؛ یک الگوی تحلیلی جدید*، ترجمه: محمود نورانی و مهدی حیدریان، تهران: انتشارات صنایع نرم. لشگری تفرشی، احسان، ۱۳۹۱، *مکان‌ها و مناطق استراتژیک جهان*. تهران: نشر انتخاب. لنچافسکی، ژرژ، ۱۳۸۱، *تاریخ خاورمیانه*، ترجمه: هادی جزایری، تهران: اقبال. مای، مانفرد، ۱۳۹۰، *تاریخ آلمان از گذشته‌های دور تا عصر حاضر*، ترجمه: طهماسب محتشم دولتشاهی، مشهد: جاودان خرد. مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۰، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران: سمت. ملائی‌توانی، علیرضا، ۱۳۷۸، *ایران و دولت ملی در جنگ جهانی اول*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. میرحیدر، دره، مرجان بدیعی، یاشار ذکی و فاطمه‌سادات میراحمدی، معماری بنیانگذاری جغرافیای سیاسی: راتزل یا تورگو، *فصلنامه جغرافیا*، ۱۳۹۳، سال ۱۲، شماره ۴۰، صص. ۷۰-۴۷. نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۸۳، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان وستفالی تا امروز*، تهران: قومس. هراتی، محمدجواد و محمود ظفری، «واقع‌گرایی ساختاری و دیپلماسی دولت پهلوی در قبال ائتلاف قدرت‌های بزرگ»، *فصلنامه پژوهش انقلاب اسلامی*، ۱۳۹۶، سال ۶، شماره ۲، صص. ۲۷۷-۲۵۹. هرمان تمبروک، روبرت، ۱۳۸۵، *تاریخ آلمان*، ترجمه: محمد ظروفی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۸۹، *سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی*، چاپ ششم، تهران: پیکان.

#### لاتین:

Abdi, K, 2001, Politics and the Development of Archaeology in Iran. *American Journal of Archaeology*, Vol 1, No. 105, Pp 51- 57.

Agnew, J, 2003, *Geopolitics*. London: Routledge.

- Dougherty, J & Pfaltzgraf, R, 1971, *Contending Theories of International Relation*, New York: Harper and Row.
- Filint, C, 2011, *Introduction to Geopolitics*, London: Routledge.
- Germond, B, 2015, The Geopolitical Dimensions of Maritime Security. *Marine Policy*, Vol 11, No 54, Pp137- 142.
- Gray, C, 1986, *Maritime Strategy and the Defense of the West*, New York: National Strategy Information Center Press.
- Holsti, K, J, 1981, *International Politics: A Framework for Analysis*, New Delhi: Prentice Hall of India.
- Johnston, R, 1991, *Geography and Geographer: Anglo-American Human Geography*, Fourth Edition, London: Edward Arnold.
- Layne, C, 2012, This Time It's Real: The End of Unipolarity and the *Pax Americana*, *International Studies Quarterly*, Vol 56, No. 1, Pp 203- 213.